

قطب سی و پنجم

حضرت نورعلی شاه ثانی

مَظْهَرُ الْأَسْرَارِ، ذُو الْوَقَارِ وَ السَّكِينَةِ، الصَّادِقُ الْعَلِيُّ وَ الصَّابِرُ الْوَلِيُّ، الْعَارِفُ السُّبْحَانِي نورهی شاه ثانی. نام شریفش علی، لقبش «نورعلیشاه» فرزند جناب سلطانعلی شاه، مولدش بیدخت، وجود شریفش در هفده ربیع الثانی یکهزار و دویست و هشتاد و چهار متولد گردید. مادر والاگهرش صبیبه مرحوم حاج ملاعلی بیدختی بود که پدر بر پدر به علم و عمل موصوف و به زهد و تقوی معروف بوده‌اند. مادرش پس از دو سال از تولد وی رحلت نمود و وی صورتاً و معنأً تحت تکفل و تربیت پدر بزرگوارش قرار گرفت. و ابتدا در خدمت وی مشغول تحصیل شد تا به سن بلوغ رسید و از پدر تلقین ذکر و فکر یافت، آنگاه برای ادامه تحصیل به مشهد مقدس مشرف گردید و چون در امر مذهب به آنچه داشت متیقن نبود و کافی نمی‌دانست بدون اجازه پدر در سال یکهزار و سیصد برای تحقیق و تدقیق در مذاهب به مسافرت شروع نمود. ابتدا به ترکستان سپس به افغانستان و کشمیر و هندوستان و حجاز و عراق و یمن و مصر و شامات و سایر بلاد عثمانی سفر کرد و در همه جا با بزرگان مذاهب مصاحبه نموده تحقیقات می‌نمود و از هر بوستان گلی و از هر خرمن خوشه‌ای می‌چید، و در وطن بستگان از مفقود شدن و عدم اطلاع از حالش نگران و پریشان بودند. ولی پدر بزرگوارش می‌فرمود خاطر آشفته مدارید که وی سالم است و تا سیاحت و سفر را کامل نکند اشتعال درونی او اطفاء نمی‌پذیرد و خاطرش تسکین نمی‌یابد، ولی آخر کار باز خواهد آمد. تا ذیحجه سال یکهزار و سیصد و پنج جنابش به مکه معظمه مشرف شد. اتفاقاً جناب سلطانعلی شاه هم همان سال به مکه تشرّف حاصل کرده بود و در عرفات تصادفاً جناب نورعلیشاه از جلوی چادر پدر رد شده و حضرتش را هم شناخته و دیدار وی منقلبش کرد، ولی چون تحقیق و تجسس وی نا تمام بود و آماده برای تسلیم و تسکین کلی نبود، عواطف دینی را به محبت صوری غلبه داده از اظهار آشنائی خودداری کرد. و این خودداری قوت نفس و استعداد باطنی وی را می‌رساند.

جنابش پس از اتمام حجّ به زیارت مدینه طیبه از آنجا به شام مسافرت فرموده، هم چنان همه جا با بزرگان مذاهب مختلفه و رؤساء سلاسل طریقت مصاحبات و مذاکرات نموده از وضع آنها کم و بیش آگاهی یافت. سپس به عراق عرب رفته و در عتبات عالیات خدمت آقایان علماء و صاحبان فتوی رسیده و از محضر آنها بهره ور گردید و در تمام مدت سیاحت غافل از تحصیل علوم متداوله و تحقیق مذاهب و مسالک مختلفه نبود و امرار معاش را در هر جائی به کاری مناسب موقع و محل از قبیل قلمدان سازی، دعا نویسی و کتیبه نویسی، حکاکی، خیاطی، و کلاهدوزی و سایر فنونی که کم و بیش از آن اطلاعی داشت اشتغال می‌جست، تا آنکه در سال یکهزار و سیصد و هفت جناب آقای سلطانعلی شاه نامه‌ای به مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله حائری ابن‌الشیخ که از ارادتمندان آن جناب و ساکن کربلا بودند مرقوم داشت که فرزندی ملا علی بایستی این اوقات در

آن صفحات باشد، در جستجوی وی باشید. آقای حائری حاج علی خادم را مأمور نمود که وی را پیدا کند. مشارالیه تصادفاً جناب نورعلیشاه را در بازار ملاقات و آشنائی پیدا شده بود ولی حاضر به حرکت گناباد نبود، تا اینکه در حرم مطهر حالت جذبه در وی پیدا شده عازم گناباد گردید و در ورود محل پس از مسافرت طولانی استقبال شایانی از وی شد. موقع تشرّف حضور پدر به خاک افتاده، سجده شکر به جای آورد. سرائی شاعر که در مجلس حاضر بود این رباعی را بداهه سرود:

فرزند جناب تو که ممتاز آمد چندی پی مقصد به تک و تاز آمد

چون دید که مقصود توئی در همه جا برگشت و به خانقاه تو باز آمد

پس از چندی جنابش به امر پدر مشغول ریاضت شده، بعد از اتمام ریاضت زوجه خود یعنی صبیّه حاج ملا صالح دایی خود را به خانه برد، و در ذیحجه سال یکهزار و سیصد و هشت نخستین فرزند وی جناب حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه پا به عرصه وجود گذاشت. بعداً نیز چندین اربعین به امر پدر در ریاضت بسر آورد و به تجلیه و تحلیه نفس اشتغال داشت تا سرانجام کار وی به اتمام رسید، و از طرف پدر بزرگوار در نیمه رمضان یکهزار و سیصد و چهارده هجری قمری در ارشاد طالبان راه مجاز و به لقب «نور علیشاه» ملقب گردید.

جنابش در سال یکهزار سیصد و هفده سفری به مشهد مقدس و سال بعد یکهزار و سیصد و هجده برای مرتبه دوم طبق امر پدر به مکه معظمه مشرف شد و در مراجعت گناباد کما فی السّابق به شغل کشاورزی و تدریس و حضور در مجلس درس پدر روز می گذراند، تا آنکه پدر بزرگوارش در بیست و شش ربیع الاول یکهزار و سیصد و بیست و هفت قمری شهید شد و وی جانشین پدر گردید و فقرا را رو به سوی او و مقصد کوی او شد.

جنابش پس از شهادت پدر گرفتار ناملایمات و حوادث روزگار گردید و مرتباً از طرف اعدای فقر و دشمنان عرفان موجبات زحمت و اذیت وی فراهم می شد، از جمله هنوز بیش از پنجاه روز از شهادت پدر بزرگوارش نگذشته بود که به تحریک و توطئه دشمنان داخلی گناباد و خارجی سالار خان جانی و راهزن بلوچ به گناباد آمده، منازل وی و بستگانش را در بیدخت غارت نموده و ایشان را با جمعی از اقوام در جویمند حکومت نشین محلّ محبوس نمود و پس از اخذ مقداری پول ایشان را از طریق جنگل به عزم بردن مشهد و تسلیم به معاندین آنجا حرکت داد. در این بین بر اثر اقدامات دوستان گناباد و مشهد و تهران، دستور تلگرافی استخلاص ایشان از طرف آمرین و مسببین اصلی قضیه به جانی مزبور صادر و جنابش مستخلص شده، به گناباد مراجعت و به هدایت عباد مشغول گردید، تا جنگ اول جهانی در سال یکهزار و سیصد و سی و دو قمری شروع شد و باز فرصتی برای ابراز عداوت و دشمنی و توطئه و اسباب چینی بدست معاندین افتاد و تهمت ارتباط با آلمانیها را به ایشان وارد نمودند! ساخلوی روس که در تربت بود بر اثر این اتهام واهی مأمورینی برای گرفتن ایشان فرستاد. قزاقان روس در یکی از شبهای اوایل ماه مبارک رمضان یکهزار و سیصد و سی و سه

به منزل ایشان ریخته، حضرتش را به طرف تربت حیدریه حرکت دادند و به هیچ کس اجازه همراهی با ایشان را ندادند، فقط مرحوم آقا شیخ تقی علاّف تهرانی دیوانه وار پیاده از عقب ایشان به راه افتاد و تا تربت ملازم رکاب ایشان بود. هنگام عصر حضرتش وارد تربت شد و پس از ملاقات با کنسول روس و مذاکرات بین آنها کذب تهمت‌های دشمنان بر کنسول واضح شد و از ایشان عذر خواهی نموده، مراجعت فوری یا توقف تربت را به میل ایشان واگذار می‌کند. حضرتش چند روزی برای استراحت در تربت در منزل مرحوم شیخ نصرالله صدرالعلماء تربتی توقف فرموده، آنگاه به گناباد مراجعت و با تجلیل فوق العاده‌ای از طرف اهالی به بیدخت وارد می‌شوند. ولی باز هم ایشان را راحت نگذاشته و اعدای داخلی تجمع نموده شروع به مخالفت‌های کلی با ایشان در بیدخت کردند. لذا ایشان در سال یکهزار و سیصد و سی و شش قمری شبانه از گناباد به طرف تهران حرکت فرمودند و پس از مدتی توقف در تهران به خواهش اهالی اراک (سلطان آباد سابق) بدان صوب تشریف فرما و از آنجا استدعای فقرای کاشان را پذیرفته به کاشان تشریف بردند. متأسفانه در آنجا به دست جانپان مسموم شده، با حالت مسمومیت از کاشان حرکت فرموده و در سحر پانزده ربیع الاول یکهزار و سیصد و سی و هفت در کهریزک جنایت ظالمان نتیجه خود را بخشید و آن حضرت جان به جانان تسلیم نمود، و جنازه مطهرش از طرف فقرا با تشییع مفصل و مجللی به امامزاده حمزه حمل و در مقبره مرحوم آقای سعادتعلی شاه که قبلاً خود آن جناب تعمیر فرموده بود، جنب مرقد مرحوم آقای سعادتعلی شاه مدفون گردید. حضرتش در ربیع الثانی یکهزار و سیصد و بیست و نه به فرزند ارجمند خود جناب حاج شیخ محمد حسن اجازه دستگیری و سمت جانشینی خود را مرحمت نموده و ایشان را به لقب «صالح علیشاه» ملقب فرموده بود، و در آن سال که حضرتش خرّقه تهی کرد جناب آقای صالح علیشاه بر مسند ارشاد متکی گردید.

ازواج و اولاد آن جناب:

آن جناب فقط یک عیال داشته که مرحومه صبیّه مرحوم حاج ملاّ صالح و والده مکرمه جناب آقای صالح علیشاه بوده است.

اولاد آن جناب که هنگام رحلت حیات داشته‌اند یک صبیّه بوده بنام زینب و چهار پسر:

۱ - جناب آقای حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه

۲ - جناب حسنعلی سعادتی

۳ - جناب ابوالقاسم نورنژاد

۴ - آقای سلطان محمد نوری.

مأذونین از طرف آن جناب:

۱ - حاج شیخ عبدالله حائری ابن الشیخ (رحمتعلی شاه) که از مآذونین پدر بزرگوارش نیز بوده است

۲ - آقای شیخ محسن سروستانی (صابر علی)

۳ - حاج شیخ عمادالدین سبزواری (هدایتعلی)

۴ - حاج شیخ عباسعلی قزوینی (منصور علی)، که بعداً وسوسه شیطان و هواجس نفسانی او را از راه دور و از سلسله فقر مهجور کرد، زحماتش به علت علاقه زیاد به مادیات نبود و خودش از مقام خود مخلوع گردید

۵ - آقا میرزا ابوطالب سمنانی (محبوبعلی)

۶ - حاج میرزا یوسف حائری (ارشاد علی).

معاصرین آن حضرت از علماء و صاحبان فتوی:

۱ - آقای سید محمد کاظم طباطبائی یزدی

۲ - آقای حاج میرزا حسین میرزا خلیل

۳ - آقای شریعت اصفهانی شهیر به شیخ الشریعه

۴ - حاج میرزا حسین نائینی

۵ - میر سید محمد طباطبائی

۶ - سید عبدالله بهبهانی

۷ - حاج شیخ فضل الله نوری

۸ - آقای شیخ محمد تقی نجفی اصفهانی

۹ - حاج آقا نورالله اصفهانی.

از منسوبین به عرفان و طریقت و رؤسای سایر فرق:

۱ - حاج میرزا زین العابدین خان کرمانی

۲ - آقای مجدالاشراف ذهبی

۳ - آقای ظهیر الدوله

۴ - حاج علی آقا شیرازی

۵ - حاج کبیر آقا مراغه ای

۶ - شیخ نظر علی.

از سلاطین و امراء:

۱ - مظفرالدین شاه قاجار

۲ - محمد علی شاه قاجار

۳ - احمدشاه قاجار

۴ - مرحوم سراج الملک

۵ - میرزا آقا خان نوری اتابک

۶ - مرحوم عضدالملک رئیس ایل قاجار.